

ماهنامه اجتماعی - فرهنگی  
سال اول، شماره ۶، آبان ۱۳۹۵  
۱۶ صفحه، ۱۰۰۰ تومان

# آوازی همپاری



مردی که پس از ۲۰ سال راه بازگشت را انتخاب کرد



# ملک آباد زیر سایه فقر و زندان



# آوازی همیاری

ماهنامه اجتماعی - فرهنگی، شماره ۶، آبان ۱۳۹۵

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر:

مهرزاد شفیق پور

ویراستار:

فریبا اعظمی

آدرس نشریه:

تهران، اندیشه، فاز ۲، میدان مادر، بلوار نیایش،

مجتمع نیایش، بلوک ۵A، طبقه ۴، واحد ۱۶.

کد پستی ۳۱۶۹۹۷۶۹۸۴

تلفن:

۰۲۱۶۵۵۰۶۸۰۱-۰۹۱۰۶۶۰۱۳۰۹

پست الکترونیک:

avayehamyari@gmail.com

آدرس سایت:

www.avayehamyari.ir

لیتوگرافی و چاپ:

آیین چاپ، تهران، خیابان انقلاب، پل چوبی، نبش خیابان اعتمادی،

پلاک ۲۴۰، کد پستی ۱۱۴۹۶۷۸۵۱۱

تلفن چاپخانه:

۰۲۱۷۷۵۲۰۰۳۵

همراه شو

ای همنوع، ای هم وطن

همراه و همیار من تویی

درد من، درد توست

گریه من، گریه توست

خنده من، خنده توست

شادی من، شادی توست

بیا که امروز

همراه و یار هم باشیم

که فردا دیر است

سرمقاله

۴ << وای به قومی که در قید قهرمان باشد

سایه ساران وطن

۵ << مردی که پس از ۲۰ سال راه بازگشت

را انتخاب کرد

جامعه

۹ << ملک آباد زیر سایه فقر و زندان

آسیب شناسی اجتماعی

۱۳ << آسیب شناسی ازدواج زودهنگام دختران

دانش آموز (بخش دوم)

مهرزاد شفیع پور

## وای به قومی که در قید قهرمان باشد

«وای به قومی که نیاز به قهرمان داشته باشد» این جمله زیبایی اندیشمندی چون گالیله روزگاری از زبان یکی از بزرگان کشورمان بیان می شود. در واقع پاسخی است به سرزنشی که مردم از او به عنوان قهرمان خودشان کرده بودند. مردمانی که روزگاری او را به عنوان قهرمان ملی خود برای رسیدن به آزادی و آرزوهای بلند دیرینه شان انتخاب کردند.

هر چند مدت زمان کوتاهی او را همراهی کردند و به او افتخار کردند؛ اما این قهرمان نیز دچار سرنوشتی همچون دیگر قهرمانان خود ساخته مردمان این مرز و بوم شد. زیرا او نیز همچون دیگر قهرمانان خودساخته ملت کاری از پیش نمی برد. اما این قهرمان تفاوت عمده ای با دیگر قهرمانان داشت و آن داشتن نهایت معرفتی بود که در درونش وجود داشت، که در طول تاریخ کهن این سرزمین کمتر قهرمانانی را می توان یافت که دارای چنین خصیصه ای باشند.

او تنها قهرمانی است که در اوج معرفت و با توجه به رنج هایی که بر او روا داشتند؛ سعی می کرد علت ناکامی ها و رنج هایی که در طول تاریخ بر این ملت گذشته، را بیان کند. او در رنج نامه اش به مردم می نویسد: «همه ما و شما جوانان عزیز باید این پندار غلط را که حاصل یک بیماری تاریخی است از ذهن خود بزدایم که برای رهایی باید منتظر قهرمان بود»

او مخصوصاً متوسل به این جمله مشهور گالیله «وای به قومی که نیاز به قهرمان دارد» می شود که می خواهد به مردم بگوید که علت ناکامی های شما مردمان این سرزمین آن است که در طول تاریخ همیشه دنبال یک قهرمان گشته اید.

آری مردمان این سرزمین در طول تاریخ برای رسیدن به خواسته هایشان همیشه در انتظار و جستجوی یک قهرمان بوده اند که شاید مرهمی باشد بر دردهای آنان.

این مردم برای رهایی از درد و رنجها و ایستادگی در برابر قوای بیگانه و نیروهای مخرب جامعه، همیشه هسته های مقاومت را بر حول وجود یک فرد قهرمان، مبارزو ترس شکل می دادند.

بنابراین این قهرمانان ساخته ذهن انسان ایرانی که در عرصه های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی، اخلاقی، علمی، نظامی و... همواره وجود داشته اند و با اعمال خارق العاده، همت و وسعت نظر قوت اراده و فزونی فکر و عمق معنویت و اعتقادشان به مردم همیشه در واقع الگوهای اساسی رفتاری و گفتاری و فکری جامعه ایران بودند.

به بیان دیگر این قهرمانان خود زاده آرزوهای پنهانی و آرمانهای سرکوب شده اجتماعی جامعه اند که در شرایط اختناق جان می - گیرند و در درون ذهن ها رشد می کنند. اعم از اساطیری، باستانی، داستانی، ملی، عامیانه و... در متن زندگی مردم جای می یابند. برای ملت ایران، که همواره در طول تاریخ از ستم زورمندان متأثر بوده و در زیر فشار حکومت های مطلقه و خشن و نادان پشت دو تا کرده است، آرایش و پیدایش قهرمانان بزرگ که به مثابه مظاهر

اراده ملی اند، همیشه ضروری بوده است، اینان در همه ادوار بوده اند، نوبت به نوبت زاده شده اند و در متن انتظارات مردمی زیسته و رشد کرده اند، اعم از واقعی یا خیالی زودگذر یا دیر پای و نقش های عمده ای را در لحظات حساس حیات ملی ایران را بر عهده داشته اند. عصر حیات آنان دوران طلایی روزگار ایرانی است و بهترین های مورد توقع جامعه در مدت زندگانی و حضور آنان حتی به صورت زودگذر، تحقق یافته است.

حضور قهرمانان مردمی در متن ذهنیات، خلیقات، اساطیر و افسانه ها، تفکرات تاریخی و حوادث بر جسته ای که بر ملت و مملکت گذشته، نشان از آرزومندی جامعه برای تداوم موجودیت آنان دارد و در همان حال نمایانگر خواست زادن و آفریدن و رشد دادن و به عرصه رسانیدن آنان نیز هست.

اما شاید در گذشته نیاز به وجود این قهرمانان یک امر ضروری بود و مردم از وجود آنان برای بدست آوردن آرزوهای پنهانی و آرمانهای سرکوب شده اجتماعی شان در شرایط سخت روزگار بهره می بردند.

اما تاکنون این ملت نتوانسته آرزوهای واقعی و دائمی خود را توسط این قهرمانان به تحقق برساند و وجود این قهرمانان هیچ گاه باعث رهایی آنان از اسارت نشده، اسارتی که بخشی از آن متأثر از ستم زورمندان، والیان جبار، حکومت های مطلقه و خشن این سرزمین است و بخشی از آن نیز متأثر از رفتار نامناسب خود مردم است.

اما تا زمانیکه مردم این روحیه استبدادی و فردگرایی را از درون خود بیرون نریزند، نخواهند توانست به آرزوهای خود و همانا توسعه، پیشرفت، اخلاق و آزادی که جز سرشت حقیقی انسانهاست دست یابند. زیرا رمز پیروزی یک جامعه در دست یافتن به سعادت و خوشبختی دائمی؛ ناشی از روحیه جمع گرایی و انسان گرایی است، نه فرد گرایی و خود محوری افراد آن جامعه.

تا زمانیکه روحیه استبدادی و خود محوری در درون تک تک ما وجود دارد و تا زمانیکه به دنبال فرد گرایی و قهرمان پروری هستیم؛ هیچ گاه نمی توانیم سرنوشت خود را تغییر دهیم.

همانا خداوند رحمان که همه چیز ما در دستان اوست در کلام خود می گوید: «خداوند سرنوشت هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد مگر که آن قوم، جان خود را دگرگون کند»

به قول یکی از بزرگان کشور: «امروز ما برای رهایی از این سرنوشت بیش از آنکه نیازمند قهرمان باشیم، نیازمند به تأمل و باز اندیشی همگانی در احوال خویش برای عبور از کلیشه ها و قالب های استبداد زده، ناکار آمد و گشودن راه گفت و گوی همدلانه انتقادی در همه سطوح و لایه های اجتماعی هستیم.»

امروزه دیگر عصر قهرمان پروری به سر آمده و جای خود را به ملت پروری داده است. در شرایط پیچیده امروزی که بر جهان حاکم شده، دیگر یک شخص یا یک قهرمان نمی تواند سرنوشت یک ملت را تغییر دهد، مگر آنکه همه افراد جامعه در سرنوشت خود سهیم باشند.

شاید در گذشته یک قهرمان یا یک شخص می توانست سرنوشت قومی را متحول کند. اما امروزه دیگر برای تحول و پیشرفت جامعه همه باید نقش یک قهرمان را بازی کنند.



## مردی که پس از ۲۰ سال راه بازگشت را انتخاب کرد

مهرزاد شفیق پور

همه چیز از جنگ شروع شد. اکبر لطفی سرباز وظیفه ارتش در دفاع از خاک وطن مجروح می شود. درست زمانیکه سربازیش مصادف شد با جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در اوایل دهه ۶۰ شمسی. پس از مجروح شدن اکبر لطفی در جبهه جنگ، زندگی وی همچون خیلی از قربانیان جنگ دچار بحران می گردد. او دیگر به آسانی به وضعیت عادی بر نمی گردد. وی برای کاهش درد و رنج های ناشی از مجروحیت و مشکلات روحی و روانی به انواع داروهای آرامش بخش پناه می برد. اما درد او تسکین پیدا نمی کند و دچار افسردگی و انزوای اجتماعی می گردد. آرام آرام اکبر لطفی به مصرف مواد مخدر و الکل پناه می برد.

با این اوصاف مصرف مواد مخدر هیچ گاه اکبر لطفی را به سر منزل مقصود که همانا به قول خودش آرامش و رهایی از انزوای اجتماعی بود؛ نرساند. بلکه او را به مدت ۲۰ سال سرگردان ساخت و از مسیر عادی زندگی بیشتر دور کرد.

بعد از ۲۰ سال سرگردانی، اکبر لطفی حدود ۱۳ سال پیش از طریق چند تن از دوستانش با یکی از انجمن های ۱۲ قدمی آشنا می گردد. آشنایی با انجمن ۱۲ قدمی سرآغاز بازگشت او از بیراهه ای است که ۲۰ سال در آن طی طریق نمود اما هیچ گاه به سر منزل مقصود نرسید؛ حتی به ورطه نابودی کشیده شد. وی پس از تصمیم و بازگشت از این بیراهه یواش یواش در مسیر عادی زندگی قرار می گیرد و تولدی دوباره می یابد.

اکنون ۱۳ سال است از تولد دوباره این مرد می گذرد. اکبر لطفی پس از بازگشت و تغییر مسیر زندگی اش تصمیمی مهم تر می گیرد. او تصمیم می گیرد، مددیار و راهنمای کسانی شود که همچون خود او راه و روش درست زندگی کردن را گم کرده اند. آنچه که در ادامه این گزارش خواهید خواند، شرح مختصری از زندگی نامه مردی است که بعد از ۲۰ سال سیر در یک بیراهه تصمیم به بازگشت از آن می گیرد.

وضعیت بحرانی نجات می دادند گله مند است و می گوید: «پس از مجروح شدن، من را نادیده گرفتند با این که من جانباز ارتش و جنگ بودم اما چون سرباز بودم هیچ توجهی به من نکردند. این بی توجهی من را آزار می داد. ناراحت و حالم بد می شد. در موضع جنگ قرار می گرفتم و با این رفتار آنان نمی توانستم کنار بیام و پذیرای آن شرایط نبودم.

من به یک آدم خجالتی و افسرده بدل شدم. برای رهایی از این وضعیت، الکل مصرف می کردم زیرا به من شهامت می بخشید و زمانی که حشیش مصرف می کردم باعث می شد من شاداب و خندان شوم. بنابراین چاره ای جز تن دادن به مصرف این مواد نداشتم. ۲۰ سال به این منوال گذشت من همچنان سردرگم بودم و در انزوا و تنهایی به سر می بردم. همه رقم دارو مصرف کردم. من به دنبال آرامش بودم که هیچ گاه در آن دوران به آن دست نیافتم.

دوران طولانی که چیزی جز انزوا و تنهایی نصیبم نشد.

### بازگشت اکبر لطفی به مسیر عادی زندگی

چه حس و انگیزه ای در درون اکبر لطفی ایجاد شد که تصمیم به بازگشت به مسیر عادی زندگی گرفتند؟

«من همیشه به دنبال رهایی از این وضعیت و رسیدن به آرامش بودم از روز اول هم دنبال همین آرامش و آسایش بودم که به دام اعتیاد افتادم. در آن دوران آموزش و حمایتی از افرادی مثل من به ندرت صورت می گرفت. در آن زمان چند کمپ درمان بود اما من چون شرایط و آگاهی زیاد نداشتم هیچ گاه نتوانستم به آنها مراجعه و آموزش ببینم. تا این که به طور اتفاقی از طریق دوستانم با یکی از انجمن های ۱۲ قدمی آشنا شدم. در آن زمان بود که خود را پیدا کردم و زندگی ام متحول شد. من تحت آموزش اساتیدی چون آقایان فروهر تشویقی و مجید پیری بودم انشا... هر کجا هستند موفق و پیروز باشند، برایشان آرزوی سلامتی دارم که همچنان بتوانند به مردم و افرادی چون من خدمت کنند.

انجمن های ۱۲ قدمی ۱۲ مرحله دارد که راه و روش زندگی را

اکبر لطفی در سال ۱۳۴۱ در محله دروازه غار متولد شد. تا سن ۵ سالگی همراه خانواده اش ساکن این محله بودند. سپس به محله نازی آباد مهاجرت می کنند و از آن زمان تا کنون ساکن این محله هستند. قبل از خدمت سربازی در بازار کیف تهران، سراج بوده و خدمت سربازی اش مصادف است با ابتدای سالهای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در دهه ۱۳۶۰. از طریق ارتش به مناطق جنگی اعزام می شود. وی در جبهه مجروح می شود و این حادثه آغاز راهی است که وی را به ورطه نابودی می کشاند.

### من همیشه به دنبال رهایی از این وضعیت و رسیدن به آرامش بودم از روز اول هم دنبال همین آرامش و آسایش بودم که به دام اعتیاد افتادم.

در آن دوران آموزش و حمایتی از افرادی مثل من به ندرت صورت می گرفت. در آن زمان چند کمپ درمان بود اما من چون شرایط و آگاهی زیاد نداشتم هیچ گاه نتوانستم به آنها مراجعه و آموزش ببینم. تا این که به طور اتفاقی از طریق دوستانم با یکی از انجمن های ۱۲ قدمی آشنا شدم.

در آن زمان بود که خود را پیدا کردم و زندگی ام متحول شد.

اکبر لطفی در این مورد می گوید: «قبل از این که به خدمت سربازی اعزام شوم در بازار کیف تهران سراج بودم. اوایل جنگ رفتم سربازی، سرباز ارتش بودم. در جبهه مجروح شدم. پس از این اتفاق من سالهای سال دچار مشکلات روحی و روانی شدیدی گشتم. به همین خاطر انواع و اقسام دارو را مصرف کردم حتی به مصرف مواد مخدر چون تریاک، حشیش و الکل روی آوردم.» آقای لطفی پس از مجروح شدنش از اینکه مورد بی مهری دستگاههای حمایتی که باید او را درمان می کردند و او را از آن



آقای لطفی در جمع همکارانش و برخی بیماران مرکز DIC شماره ۲ تهران میدان قیام



کارگاه آموزشی مرکز DIC شماره ۲ تهران میدان قیام تحت مدیریت آقای لطفی

قدم ۱۲ را پشت سر گذاشتی باید آموزش بدهی و خدمت کنی. خدمت به افراد معتاد، بی خانمان ها، به مردم و به جامعه. بعد از قدم ۱۲ دیگر تصمیم گرفتم تمام گذشته ام را فراموش کنم و دین خود را به افراد نیازمند ادا کنم. به همین منظور برای امداد و دستگیری از افراد نیازمند وارد کمپ ترک اعتیاد بهمن نازی آباد شدم. از آنجا توسط یکی از دوستانم در سال ۱۳۸۲ به جمعیت خیریه تولد دوباره معرفی شدم. من در انجمن مذکور به عنوان خدمتگزار و امدادگر سیار مشغول به فعالیت شدم و کارم پانسمان، جمع آوری سرنگ های آلوده، توزیع سرنگ و مشاوره بود. در همان ابتدا با دوستان سر چهار راه سیروس تهران چادر زدیم. داخل چادر به افراد بیمار و بی خانمان خدماتی چون مشاوره، پانسمان جراحی، توزیع سرنگ و لاتکس، هدایت به سوی کمپ ها و ... می دادیم.

#### در طولانی مدت

تعداد زیادی از دوستان من دوباره به سوی مواد مخدر برگشتند. برخی از آنان جانشان را از دست دادند؛

اما پایداری و ماندگاری من در این راه باعث شد که دیگر وارد مسائل حاشیه ای نشوم و از طرفی دیگر از کارم لذت می برم  
بنابراین این دو باعث شدند که مدیران انجمن بیشتر به من اعتماد کنند.

بعد از این مرحله یواش یواش اولین مرکز DIC (مرکز کاهش آسیب گذاری) را در محله عودلاجان به نام «خانه دوست» در تهران راه اندازی کردیم. من اولین مدیر این مرکز (خانه دوست عودلاجان) بودم. در این مرکز خدماتی چون حمام، لباس، غذای گرم، فضای گرم، چای، مشاوره، ارجاع بیماران برای بستری و درمان به مراکز درمانی، ارجاع بیماران برای گرفتن آزمایشاتی چون ایدز و هپاتیت و درمان ارائه می دادیم. پس از این دوران طی

به ما آموزش می دادند. وقتی قدم ۱۲ را طی کردم خیلی چیزها را پذیرفتم. رفتم عمل کردم پزشک ها ترکش را از کمرم خارج کردند. در آن مقطع دستم را عمل کردم چون چند از انگشتان دستم باز نمی شدند.»

#### کارمان یکنواخت و خسته کننده است

اما من دوست دارم رو به جلو حرکت کنم.  
از کارم لذت می برم. زمانی که به فرد بی خانمان و یا فرد بیمار کمک می کنیم،  
به او مشاوره می دهیم، او را می فرستیم به کمپ ترک اعتیاد، پاک می شود؛  
بهترین لذت به من دست می دهد و من خیلی خوشحال می شوم و به نوعی به یک آرامش معنوی می رسم.  
بنابراین هیچ لذتی بهتر از این به من انرژی مثبت نمی دهد. این لذت باعث می شود که من بیشتر تشویق به ادامه کار شوم.  
بنظرم هیچ لذتی بالاتر از خدمت به جامعه نیست.

آیا شخص لطفی بعد از بازگشت به مسیر عادی زندگی تا بحال وسوسه شده؛ دوباره به دنبال مصرف مواد برود؟  
«وقتی وارد این انجمن های ۱۲ قدمی می شوی حداقل با خودت باید صادق باشی. اگر این را نپذیری راه به جایی نخواهی برد. من زمانی که ۱۲ قدم را طی کردم دیگر آن شخص قبلی نبودم خیلی واقعیت های زندگی را پذیرفتم. بنابراین زمانی که ۱۲ قدم را طی می کنی دیگر برگشت به شرایط گذشته کمتر اتفاق می افتد.»

#### اکبر لطفی پس از تولد دوباره

اکبر لطفی برای بار دوم متولد می شود، این بار چه مسیری برای ادامه زندگی اش انتخاب می کند؟  
«وقتی که قدم ۱۲ را کار می کنی بعد از این مرحله می گویند: شما

چندین سال، در رفت و آمد بین تهران و شهرهایی چون عسلویه، ساری، گرگان، گنبد کاووس، کرج و... برای نظارت و راه اندازی مراکز DIC وابسته به جمعیت خیریه تولد دوباره در شهرهای نامبرده بودم.»

اکبر لطفی پس از تولد دوباره اش کمک ها و خدمات ارزنده ای به افراد نیازمند و آسیب دیده اجتماعی می کند. وی اکنون مدت ۳ سال است، مدیر اجرایی DIC شماره ۲ وابسته به جمعیت خیریه تولد دوباره است.

هدف مرکز DIC شماره ۲ که تحت مدیریت اکبر لطفی است: طرح کاهش آسیب های اجتماعی و بهداشتی ناشی از سوء مواد مخدر بوده است و این مرکز روزانه پذیرای ۶۰ نفر از افراد معتاد و بی خانمان می باشد که این افراد به صورت رایگان خدماتی نظیر توزیع سرنگ، سرسوزن، پد الکلی، بروشور و... پانسمان زخم و جراحات، پذیرایی یک نوبت غذای گرم و سه وعده چای، استحمام، مشاوره در خصوص بیماریهای خاص نظیر ایدز و هپاتیت و سل، مشاوره اعتیاد و آموزش رفتارهای سالم، ارجاع به مراکز بهداشتی و کلینیک های مثلثی و مراکز درمانی، توزیع بسته های بهداشتی، جمع آوری سرنگ های آلوده و اطلاع رسانی توسط امداد گران، ارجاع به مراکز اقامتی و مراکز MMT (متادون درمانی) از این مرکز دریافت می کنند.

اکبر لطفی چطور توانست اعتماد مدیران انجمن تولد دوباره را برای فعالیت های گسترده اش در قالب این انجمن جلب کند؟

«در این ایام تعداد زیادی از دوستان من دوباره به سوی مواد مخدر برگشتند. برخی از آنان جانشان را از دست دادند؛ اما پایداری و ماندگاری من در این راه باعث شد که دیگر وارد مسائل حاشیه ای نشوم و از طرفی دیگر کار لذت می برم بنابراین این دو باعث شدند که مدیران انجمن بیشتر به من اعتماد کنند. در این مدت مدیران بزرگ و خوبی چون جمال رخشان، داوود خلیلی و... داشتم و از آنان خیلی چیزها یاد گرفتم و خودم را مدیون آنان می دانم.»

اکبر لطفی چقدر کارش را دوست دارد؟

«کارمان یکنواخت و خسته کننده است اما من دوست دارم رو به جلو حرکت کنم. از کار لذت می برم. زمانی که به فرد بی خانمان و یا فرد بیمار کمک می کنیم، به او مشاوره می دهیم، او را می فرستیم به کمپ ترک اعتیاد، پاک می شود؛ بهترین لذت به من دست می دهد و من خیلی خوشحال می شوم و به نوعی به یک آرامش معنوی می رسم. بنابراین هیچ لذتی بهتر از این به من انرژی مثبت نمی دهد. این لذت باعث می شود که من بیشتر تشویق به ادامه کار شوم. بنظرم هیچ لذتی بالاتر از خدمت به جامعه نیست.»

اکبر لطفی مدرک دیپلم و مدرک مددیاری اعتیاد دارد. او در حال حاضر بیشتر اوقات خود را صرف فعالیت در مرکز DIC شماره ۲ و سایر مراکز می کند. در غیر اینصورت بیشتر تلویزیون نگاه می کند. بعد از تلویزیون شبکه های اجتماعی مربوط به مسائل و آسیب های اجتماعی کشور را رصد می کند. آنچنان وقتی برای مطالعه ندارد. او حدود سه سال در فرهنگسرای سرو زیر نظر استاد درخشنده دوره داستاننویسی را طی کرده است. به داستاننویسی و خواندن داستان علاقمند است اما به خاطر مشغله کاری نتوانسته به این کار بپردازد. «داستاننویسی را دوست دارم. اما نوشتن داستان نیاز به آرامش و فراغت دارد که متأسفانه وقتش را ندارم.»

## آقای لطفی راهکار مهار مسئله اعتیاد

در کلان شهر تهران و سایر نقاط کشور

را اطلاع رسانی، آموزش و مراجعه

داوطلبانه افراد به مراکز ترک اعتیاد، آموختن مهارت

های زندگی و تأمین حداقل های زندگی

برای جلوگیری از بازگشت دوباره

آنان به مسئله اعتیاد می داند.

اکبر لطفی دو فرزند دختر و یک پسر دارد. دختران وی در مقطع دبیرستان در حال تحصیل اند و پسر کوچکش کلاس چهارم است. وی از شرایط کنونی زندگی خود تقریباً راضی است و چرخ زندگی اش توسط مستمری جانبازی و حقوق مرکز DIC و یک مرکز دیگر می چرخد. همسر آقای لطفی خانه دار است و از این که آقای لطفی سر به راه شده و مسیر زندگی اش را پیدا کرده خوشحال است.

«تقریباً از شرایط کنونی زندگی راضی ام بچه ها بزرگ شدند و خرج و مخارج زندگی بالاست. همسر من از شرایط کنونی من راضی هستند. در ابتدای سالهایی که من دچار این بحران شدم از وضعیت من ناراحت می شدند. اما همیشه سعی ام بر این بود که کمتر خانواده ام را درگیر خود کنم و باعث رنجش آنان شوم. وقتی که شروع کردم به ترک اعتیاد با توجه به اینکه تمایل زیادی برای رهایی از این وضعیت داشتم، همسر من خیلی به من کمک کرد. اکنون که من به این آرامش رسیدم، او بسیار خوشحال و راضی است.»

آقای لطفی راهکار مهار مسئله اعتیاد در کلان شهر تهران و سایر

فرد معتادی که تازه از کمپ آزاد شده

از کجا ضامن و مدرک فنی و حرفه ای بیاید که وام خود اشتغالی دریافت کند، تازه بماند که آن پول را چگونه هزینه کند. باید این تدابیر اندیشیده شوند. حتی ۱۰ درصد این افراد را ما به جریان دوباره زندگی شان برگردانیم کار بسیار بزرگی است. من نمی گویم: ۵۰ درصد، من می گویم: ۱۰ درصد.

نقاط کشور را اطلاع رسانی، آموزش و مراجعه داوطلبانه افراد به مراکز ترک اعتیاد، آموختن مهارت های زندگی و تأمین حداقل های زندگی برای جلوگیری از بازگشت دوباره آنان به مسئله اعتیاد می داند. «اولاً باید معتادین به صورت داوطلبانه به مراکز ترک اعتیاد روی بیاورند و احساس آزادی از آنان گرفته نشود. دستگیری و رها کردن معتادین پس از یک دوره کوتاه مدت یک دور باطل است. دوماً باید معتادین تفکیک سنی، جنسی، مکانی و قومیتی شوند. سوماً بعد از آموزش و ترک اعتیاد باید شرایط یک زندگی حداقلی برای آنان فراهم کنیم. فرد معتادی که تازه از کمپ آزاد شده از کجا ضامن و مدرک فنی و حرفه ای بیاید که وام خود اشتغالی دریافت کند، تازه بماند که آن پول را چگونه هزینه کند. باید این تدابیر اندیشیده شوند. حتی ۱۰ درصد این افراد را ما به جریان دوباره زندگی شان برگردانیم کار بسیار بزرگی است. من نمی گویم: ۵۰ درصد، می گویم: ۱۰ درصد.»



عبدالرضا عزیزی فرد و مهرزاد شفیق پور

## ملک آباد زیر سایه فقر و زندان

ده ملک آباد حماملو به طور برق آسا طی چهار دهه گذشته از ۳۶ خانوار در اواخر دهه ۱۳۴۰ شمسی به حدود ۴۷۰۷ خانوار در دهه ۱۳۹۰ می رسد. رشد سریع و ناموزون این سکونتگاه بخصوص بعد از انقلاب به خاطر موج مهاجرت خانواده های فقیر و مهاجر استان های آذری زبان (اردبیل، زنجان، آذربایجان شرقی و غربی)، کرمانشاه، همدان، لرستان و اتباع افغانی، موجب شکل گیری یک اجتماع ناهمگون از اقوام و خرده فرهنگ های متفاوت با کوله باری از مشکلات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و کالبدی گردیده است. امروزه یکی از مشکلات اساسی این سکونتگاه فقر، بیکاری و اعتیاد است که آن را در وضعیت بحرانی قرار داده است.

ملک آباد از توابع بخش چهارباغ شهرستان ساوجبلاغ استان البرز می باشد. این سکونتگاه که در حاشیه کلانشهر کرج در نزدیکی زندان قزلحصار و ندامتگاه کرج شکل گرفته است؛ طبق سرشماری نفوس و مسکن مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۰ بالغ بر ۱۷۷۴۹ نفر جمعیت دارد.

از خانواده های زندانیان شده است. چرخه فقر و بیکاری و اعتیاد ملک آباد را به زانو درآورده است. ملک آباد به دلایلی از جمله فاصله کم با کارگاهها و کارخانه های مجاور کلانشهرهای کرج و تهران، سهولت در دستیابی به زمین ساختمانی به لحاظ وجود اراضی کشاورزی جهت واگذاری به متقاضیان ساخت و ساز که از طرف مالکین آنها مورد تفکیک و قطعه بندی قرار گرفته اند، همچنین نبود چشم قانون برای نظارت بر ساخت و سازهای غیر قانونی همراه با تغییر در کاربری زمین های کشاورزی، محل مناسبی برای سکونت مهاجرینی بوده است که به انحاء مختلفی آواره دیار غربت گشته اند.

در این زمینه نکته شایان توجهی وجود دارد و آن این است که با استناد به مصاحبه های صورت گرفته با اهالی محله، بین برخی خانوارهای نسبتاً قدیمی و فعلی ملک آباد با زندان معروف

ملک آباد محله ای بیخ گوش زندان قزلحصار کرج، کمی دورتر از شهر و آبادی، اکنون به سختی و آرامی در حال نفس کشیدن است. آرامش آن از سرخوشبختی و نشاط مردم نیست، بلکه از بیچارگی و آوارگی آنهاست. سکوتش نه از سر رضایت، بلکه از بی نفسی و خستگی است. ملک آباد همانجاست که هر سال، ده ها نوزاد، یعنی ده ها جان تازه در کوچه هایش دمیده می شود. هنوز کوچه لاله های آن پر از دست انداز برای چرخ زندگی ساکنین آن می باشد که چرخ زندگی شان یا تاب برداشته یا خرد شده است. در کوچه لاله های ملک آباد هنوز زندگی جریان دارد کودکان بازی می کنند و با هر خنده شان درد را از کوچه دور می کنند، اما در خانه ها، در زیر زمین ها، در پستوها و خرابه های آنها درد جولان می دهد، درد ناشی از فقر، اعتیاد و... اکنون ملک آباد به واسطه وجود زندان قزلحصار و ندامتگاه مرکزی کرج میزبان بسیاری

محل هستید؟ جفتشون جواب می دهند آره. اصالتاً اهل شهرهای غرب کشورند. یکی شان حدود ۱۵ سال است که همراه خانواده اش ساکن ملک آباد شده و دیگری تازه از زندان قزلحصار آزاد گردیده و به خاطر بی کسی با یک دختر بی خانمان در یک خرابه زندگی می کند.

**در حال حاضر سایه زندان قزلحصار و ندامتگاه کرج و سوداگران مواد مخدر، بی خانمانها، فقر، بیکاری و ... بر سر ملک آباد بسیار سنگینی می کند.**

**ملک آباد زاده زندان قزلحصار نیست اما این زندان و همسایه اش ندامتگاه مرکزی کرج آن را پرورش و بزرگ کرده اند. امروز بخش عظیمی از مشکلات این سکونتگاه با این**

**دو زندان و سایر زندانهای کرج گره خورده است.**

بحث آسیب های اجتماعی در خیابان لاله ها عبارت مشترک مردم ملک آباد است که بیشتر به گوش می رسد، اهالی از کثرت مواد فروشان در این محل می گویند: «در کوچه لاله ها خریداران مواد مخدر صف می ایستند. فروشنده ها میلیاردر شدند، باند و تشکیلات خلافکار راه افتاده است. باج گیری و خفت گیری صورت می گیرد. کراک و شیشه به راحتی تولید و توزیع می کنند»

آقای ترکشوند یکی از ساکنین خیابان های لاله از وضعیت بد امنیت، تردد زیاد افراد معتاد و بی خانمان، فروشندگان مواد مخدر، نبود امکانات رفاهی ملک آباد سخن می گوید. «در حال حاضر تعداد افراد معتاد و کارتون خواب ها به خاطر اجرای طرح جمع آوری آنها خیلی کمتر شده و وضعیت نسبت به گذشته بهتر شده است»

به سمت خیابان اصلی محله بنام قره حسن پور بر می گردیم. یک لحظه متوجه جوانی شدیم که در ازدحام ماشین و عابرین کنار خیابان مشغول به هم زدن زباله های درون سطل زباله است. شمایل او حکایت از بی خانمانی وی دارد. سر و صورت و لباسش

قزلحصار ارتباط وجود دارد. محکومین به حبس های چند ساله که از طرف محاکم قضایی روانه زندان قزلحصار می شدند، خانواده ها مجبور می شدند، هر از گاهی راه طولانی شهرستان را طی نموده تا جهت ملاقات با زندانی شان خود را به زندان برسانند. بسیاری از خانواده ها بعد از مدتی متوجه شدند که در مجاورت زندان نقاط سکونتگاهی وجود دارد که به سهولت می توان در آن سکنی گزید و از طرفی به راحتی جهت ملاقات با فرد زندانی، به زندان قزلحصار دست یافت. با این توضیح می توان اذعان نمود که یکی از دلایل شکل گیری ملک آباد وجود زندان قزلحصار بوده است.

در حال حاضر سایه زندان قزلحصار و ندامتگاه کرج و سوداگران مواد مخدر، بی خانمان ها، فقر، بیکاری و ... بر سر ملک آباد بسیار سنگینی می کند. ملک آباد زاده زندان قزلحصار نیست اما این زندان و همسایه اش ندامتگاه مرکزی کرج آن را پرورش و بزرگ کرده اند. امروز بخش عظیمی از مشکلات این سکونتگاه با این دو زندان و سایر زندانهای کرج گره خورده است.

حول و حوش ساعت ۱۰ صبح روز جمعه ۲۱/۰۸/۹۵ برای بازدید از این سکونتگاه روانه آن دیار می شویم، خیابان مرکزی محله را از جهت شمال به جنوب طی می کنیم و وارد خیابان های فرعی غرب محله و حاشیه آن می شویم. اطراف محله پر از باغات کشاورزی است که روز به روز به علت لجام گسیختگی این شهرک، ویران و به خانه های بد شکل و بدقواره تبدیل می شوند.

در انتهای یکی از کوچه های غربی محله به نام پامچال مشغول عکس برداری از وضعیت محله هستیم. ناگهان چشمم به دو جوان زیر ۳۰ سال می افتد که پایپ به دست مشغول مصرف شیشه هستند. آنان نیز متوجه دوربین من می شوند و سر درگریبان خود فرو می برند که مبادا آنها را به تصویر بکشم. لنز دوربین را به سمت پایین می گیرم و خود را به آنان نزدیک می کنیم. به آنان سلام می کنم از جاشون بلند شده و دست می دهند. از آنان می پرسم ساکن این





باعث بدنامی ملک آباد شده است. از او می‌خواهم که مهم‌ترین ویژگی خوب ملک آباد را نام ببرد؟ «ملک آباد چیزی خوبی برای گفتن ندارد. تا بخواهی چیزهای بد دارد. اینجا را فقط به بدنامی می‌شناسند و روی آن برچسب منفی زده‌اند. ملک آباد را به شهر معتادین و... می‌شناسند. الان اسمش را به حافظیه تغییر داده‌اند. اما عوض کردن اسم چیزی را تغییر نمی‌دهد. ما از سر اجبار اینجا مانده ایم. چنانچه شرایط بهتری فراهم شود، از اینجا خواهیم رفت. وی در ادامه می‌گوید: «چند وقت پیش اجرای طرح جمع‌آوری معتادین حضورشان را کم رنگ تر کرده، اما امیدی نیست. چون اینجا نامش بد شده؛ پاتوق معتادین و کارتون خواب‌ها و زندانیان بی‌کس و کار شده است. ما اینجا هیچ‌گونه امنیتی نداریم. من شب‌ها همواره نگران سرقت ماشین یا اموالم هستم. یک روز نمی‌توانم به مسافرت بروم و چشم از خانه بردارم. چون سارقین می‌آیند و خانه را جارو می‌کنند.»

**در خیابان اصلی ملک آباد  
بنام قره حسن پور یک لحظه متوجه جوانی شدیم که  
در ازدحام ماشین و عابرین کنار خیابان مشغول به هم  
زدن زباله‌های درون سطل زباله است.  
شمایل او حکایت از بی‌خانمایی وی دارد. سر و  
صورت و لباسش روزها بود که به خود آب ندیده  
بودند. گرد بی کسی و بی خانمانی ناشی از دوده آتش  
و پایپ از سر و رویش بیداد می‌کرد. به او نزدیک  
می‌شوم. خیز بر می‌دارد و گونی زباله اش که تمام  
دارایی و سهمش از این سرزمین است به دوش  
می‌کشد؛ و آماده رفتن می‌شود.**

حمید یکی از کاسب‌های انتهای خیابان قره حسن پور، مهم‌ترین مشکل ملک آباد را کارتون خواب‌ها، معتادین و افراد وابسته به زندانیان زندان قزلحصار قلمداد می‌کند و در این زمینه می‌گوید:

روزها بود که به خود آب ندیده بودند. گرد بی کسی و بی خانمانی ناشی از دوده آتش و پایپ از سر و رویش بیداد می‌کرد. به او نزدیک می‌شوم. خیز بر می‌دارد و گونی زباله اش که تمام دارایی و سهمش از این سرزمین است به دوش می‌کشد؛ با دست دیگرش لاستیک پاره و پوره ماشین پراید را بر می‌دارد و آماده رفتن می‌شود. به او سلام می‌کنم، مکثی می‌کند جواب سلام را می‌دهد. از او می‌خواهم که بماند و چند کلمه ای با هم صحبت کنیم. او می‌گوید: «خجالت می‌کشم، صحبت کنم.» سرش را پایین می‌اندازد. همین که از او می‌پرسم چرا مگر چکار کردی که باید خجالت بکشی؟ سرش را بالا می‌آورد. صورتش با اینکه روزها آب ندیده اما ته چهره زیبایش زیر گرد روزگار خودنمایی می‌کند.

در این فاصله اعتماد بین من و او حاصل شده و با چرای من سفره دلش را باز می‌کند. «از سرناچاری دست به این کار می‌زنم. چون توان هیچ کاری ندارم. روزانه این زباله‌ها را جمع می‌کنم و می‌فروشم تا بتوانم پول موادم را تأمین کنم.» اسم او رضاست ۲۴ سال دارد و اهل یکی از شهرهای شمال غرب کشور است. هشت سال است که در ملک آباد به تنهایی زندگی می‌کند. به خاطر مشکلات روحی و روانی به اعتیاد روی آورده است. فرصتی برای مطرح کردن سوالاتی از قبیل چطور به این روزگار افتاده و چه طور سر از ملک آباد در آورده و... نیست.

از اینکه جوان است و راه بازگشت پیش پای اوست و چرا تصمیم به بازگشت نمی‌گیرید؟ می‌گوید: «چند بار دستگیر شدم و به اجبار مرا به کمپ ترک اعتیاد مهر شهر کرج بردند. دستشون درد نکند. اما به خاطر بی‌کسی و نداشتن کار و درآمد دوباره مجبور شدم، برگردم به همان خانه اول و این محیط لعنتی.»

از رضا جدا می‌شویم، به جوانی دیگر می‌رسیم. او اهل تفرش است در خیابان اصلی شهرک مطبخ دارد و حدود ۱۰ سال است همراه با اقوامش به ملک آباد مهاجرت کرده است. او مهم‌ترین مسئله ملک آباد را اعتیاد در ملاء عام می‌داند. به نظر او این مسئله،

از ابتدا عضو شورای حل اختلاف ملک آباد بوده و جزء معتمدین روستاست. او می گوید: «بیشترین پرونده هایی که به شورای حل اختلاف ملک آباد ارجاع داده می شوند، مربوط به اختلافات خانوادگی است و ریشه این مشکلات نیز بیکاری است.» وی اساسی ترین مشکل ملک آباد را نیز بیکاری دانسته و پیشنهاد او برای حل این مشکل توسعه صنعت در اطراف روستا است.

گذشته از بحث اعتیاد، کثرت مواد فروشان و بیکاری که مردم ملک آباد آن را از اصلی ترین مشکلاتشان می دانند، سایر مشکلات این شهر کمبود امکانات و خدمات شهری و زیر ساختی است که به وضوح قابل دیدن هستند.

قطعی آب شرب در ساعاتی از روز، آب گرفتگی معابر به علت فرسودگی سیستم جداول دفع فاضلاب در مواقع بارندگی، خاکی بودن بعضی معابر، بوی بد فاضلاب بر اثر رها شدگی در برخی معابر، وجود اراضی بایر و بدون استفاده بین پلاک های مسکونی، همچنین ریزدانه های واحدهای مسکونی، عرض کم معابر، فقدان هرگونه فضای سبز و پارک، فقر سرانه فضاهای آموزشی، بهداشتی - درمانی، فقدان هرگونه فضای امنیتی - انتظامی از جمله موارد قابل ذکر می باشد.

به هر حال مسائل و مشکلات اجتماعی ملک آباد غالباً ریشه در معضل تولید و توزیع مواد مخدر و متعاقب آن اعتیاد دارد. در این نقطه شهری، بخش قابل ملاحظه ای از جمعیت در کار تولید مواد مخدر صنعتی از جمله شیشه فعالیت دارند که برخی از فروشندگان مکانی را نیز تدارک دیده اند که افراد پس از تهیه مواد با اطمینان خاطر، به استعمال آن اقدام نمایند. طبق گفته اهالی ملک آباد، مصرف کننده ها، هم از خود ملک آباد و هم خارج از آن، از جمله کرج و حتی تهران و شهرهای پیرامونی می باشند.

به هر حال چرخه فقر در ملک آباد و امثال آن در حال تکرار است. این چرخه هر روز در جلوی چشمان ما تکرار می شود. بی صدا تکثیر می شود اما چشمانمان که باز کنیم و گوش هایمان را تیز کنیم؛ می بینیم در میان تمام هیاهوهای زندگی فریادی بلند است، فریاد قربانیان این چرخه که بی گناه و بی دعوت به مسلخ می روند. در این میان کودکان آسیب پذیرترین گروه در برابر این چرخه هستند، هر روز تعدادشان بیشتر و بیشتر می شود و هر روز بیشتر فراموش می شوند.

«ملک آباد محل امنی شده برای افراد بزهکار که بخشی از آنان وابسته به زندانیان قزلحصار و ندامتگاه کرج هستند. اینجا چون دور از چشم مامورین انتظامی است؛ بنابراین به راحتی هر کاری دوست دارند؛ انجام می دهند. قبل از اجرای طرح امنیت و جمع آوری افراد معتاد و بزهکار اینجا خیلی ناامن بود. اکنون وضعیت نسبت به گذشته خیلی بهتر شده است. قبل از اجرای طرح بچه ها امنیت نداشتند که تنها به مدرسه بروند، حتماً باید یکی از والدین آنها را همراهی می کردند. اما الان امنیت تا حدودی برقرار است.»

**ملک آباد محله ای بیخ گوش زندان قزلحصار کرج، کمی دورتر از شهر و آبادی، اکنون به سختی و آرامی در حال نفس کشیدن است. آرامش آن از سرخوشبختی و نشاط مردم نیست، بلکه از بیچارگی و آوارگی آنهاست.**

سکوتش نه از سر رضایت، بلکه از بی نفسی و خستگی است. ملک آباد همانجاست که هر سال، ده ها نوزاد، یعنی ده ها جان تازه در کوچه هایش دمیده می شود.

هنوز کوچه لاله های آن پر از دست انداز برای چرخ زندگی ساکنین آن می باشد که چرخ زندگی شان یا تاب برداشته یا خرد شده است.

اکثر ساکنین ملک آباد مهاجرند و افراد بومی در آن را خیلی کم می توان پیدا کرد. با پرس و جو یکی از اهالی بومی و متولد ملک آباد را پیدا می کنیم. آقای قره حسن پور ۷۴ ساله، زاده ملک آباد و تاریخ گویای ملک آباد. از وجه تسمیه ملک آباد از او می پرسیم و اظهار بی اطلاعی می کند. وی در این زمینه می گوید: «ملک آباد از قدیم الایام معروف به مرکبات حماملو بوده و چرا به آن می گویند ملک آباد من اطلاعی ندارم. تا جایی که پدران ما اظهار نظر می کردند؛ ده ملک آباد جز هفت ده سرهنگ غلام حسین افشار بوده است. ابتدای دهه ۴۰ شمسی در زمان اصلاحات ارضی اینجا فقط ۳۶ خانوار ساکن داشت. ساکنین اولیه آن آذری زبان بودند. خود ما اصالتاً اهل خمسه نزدیک آبیگ قزوین هستیم. بعد از انقلاب جهاد سازندگی امکاناتی چون برق، آب و ... را به روستا آورد و از آن زمان سیل مهاجرت ها به اینجا شکل گرفت.»

آقای قره حسن پور، قدیمی های ملک آباد را ۵۰۰ خانوار برآورد می کند. مابقی را غیر بومی می داند که از استان های آذری زبان، کرمانشاه، لرستان، همدان و افغانستان روانه این دیار شده اند. وی



# آسب شناسی ازدواج زود هنگام دختران دانش آموز



بخش دوم - جمشید میرزایی

## پیامدها و مشکلات ازدواج های زود هنگام

با ازدواج زود هنگام، آزارها و مشکلات روحی، روانی و جسمی بسیاری بر این کودکان تحمیل می شود.

۱- از آنجا که این دختران معمولاً از رشد لازم برخوردار نیستند و از نظر جسمی و روحی، آمادگی همسر یا مادر شدن ندارند، در صورتی که باردار شوند نوعاً دچار مشکلاتی مانند خونریزی ناشی از زایمان یا سقط جنین، آلودگی به ویروس ایدز و... می شوند و حتی ممکن است هنگام بارداری بیماری هایی را به جنین خود منتقل کنند و همچنین بسیاری اوقات نیز این نوزادان در حین زایمان سقط می شوند.

۲- از آنجا که کودکان نوجروس (بدون بلوغ جنسی، جسمی، عاطفی، مهارتی و...) در این سن مهارت های لازم را برای زندگی و تربیت بچه ندارند، در این مسیر هم خودشان صدمه می بینند و هم این صدمات و آسیب ها به فرزندان آنها تحمیل می شود.

## متأسفانه غالب این سبک

ازدواج ها به ثبت قانونی (دفترخانه و شناسنامه) نمی رسند و فقط به شکل صیغه (عقد موقت) جاری می شود. در غالب اوقات این صیغه ادامه نیافته و دختران با کوچک ترین بهانه ای از خانه شوهر اخراج می شوند و ما شاهد تبدیل کودک عروس به کودک بیوه هستیم.

۳- ناتوانی در مطالبه گری و احقاق حق از دیگر آسیب های این نوع ازدواج هاست. کودک نمی تواند حق خودش را مطالبه

کند. به عنوان مثال یکی از این مشکلات این است که بر طبق قانون، هنگام افتتاح و بازکردن حساب بانکی باید سن فرد ۱۸ سال تمام باشد. بسیاری اوقات این دختران کم سن و سال و نومتأهل با یک تلاقی ژانوسی مواجه می شوند؛ یعنی از یک طرف زن یا مادر هستند و از طرف دیگر نمی توانند حقوق خودشان را استیفا کنند. مثلاً نمی توانند حسابی افتتاح کنند تا نفقه اشان به آن حساب واریز شود.

**ازدواج در سنین کودکی با خروج از گروه تحصیل و آموزش و محرومیت از حرفه آموزشی و مهارت آموزشی همراه است. همچنین فرصت هایی را که جامعه برای شهروندان ایجاد می کند از دست می دهند. در نتیجه این کودکان نگون بخت با حداقل دسترسی به تحصیلات و آموزش و فرصت های اقتصادی و نیز خانواده هایشان بیش از پیش در دام فقر گرفتار می شوند.**

۴- گاهی اوقات این ازدواج ها به طلاق منجر می شود که طلاق باعث می شود این کودکان به شدت آسیب بینند. موارد بسیاری در این زمینه مشاهده شده که این کودکان به عنوان نوجروس هایی که طلاق گرفته اند آسیب هایی را متحمل شده اند و عمدتاً ازدواج مجدد آنها نیز با ناکامی و شکست توأم می شود و نهایتاً بسیاری از این کودکان سیاه بخت می شوند.

۵- علاوه بر مشکلات جسمی و ناراحتی هایی که در روابط زناشویی به وجود می آید، مشکلات روانی عمده ای برای آنها پیش می آید که پیامدهایی نظیر افسردگی،

خودزنی، خودکشی، فرار از منزل را به دنبال دارد.

۶- متأسفانه غالب این سبک ازدواج ها به ثبت قانونی (دفترخانه و شناسنامه) نمی رسند و فقط به شکل صیغه (عقد موقت) جاری می شود. در غالب اوقات این صیغه ادامه نیافته و دختران با کوچک ترین بهانه ای از خانه شوهر اخراج می شوند و ما شاهد تبدیل کودک عروس به کودک بیوه هستیم.

۷- اگر این دختران نومتأهل دچار آسیب هایی نظیر تجربه زود هنگام جنسی، بارداری و زایمان زود هنگام یا تحمل خشونت از طرف همسر یا افراد خانواده وی شوند، قطعاً خود این آسیب ها منتج به آسیب های جدی تری خواهد شد و بر اساس آن این دختران (در قالب همسر یا در قالب مادر) ممکن است به خود یا دیگران آسیب های جدی وارد کنند و ضمن اینکه این آسیب ها می تواند به سطح محیط اجتماعی و جامعه سرایت کند.

## از آنجا که کودکان

نوجروس (بدون بلوغ جنسی، جسمی، عاطفی، مهارتی و...)

در این سن مهارت های لازم را

برای زندگی و تربیت بچه ندارند،

در این مسیر هم خودشان

صدمه می بینند و هم این صدمات و

آسیب ها به فرزندان آنها

تحمیل می شود.

۸- اطفال حاصل از ازدواج این گونه دختران در خانواده هایی که نابسامان هستند و از حداقل توانمندی های لازم برای تشکیل یک زندگی سالم برخوردار نیستند، ممکن است در مسیرهای مبهم دیگری قرار بگیرند.

۹- ازدواج در سنین کودکی با خروج از گردونه تحصیل و آموزش و محرومیت از

حرفه‌آموزی و مهارت‌آموزی همراه است. همچنین فرصت‌هایی را که جامعه برای شهروندان ایجاد می‌کند از دست می‌دهند. در نتیجه این کودکان نگون‌بخت با حداقل دسترسی به تحصیلات و آموزش و فرصت‌های اقتصادی و نیز خانواده‌هایشان بیش از پیش در دام فقر گرفتار می‌شوند

**اگر این دختران نومتأهل دچار آسیب‌هایی نظیر تجربه زودهنگام جنسی، بارداری و زایمان زودهنگام یا تحمل خشونت از طرف همسر یا افراد خانواده وی شوند، قطعاً خود این آسیب‌ها منتج به آسیب‌های جدی‌تری خواهد شد و براساس آن این دختران (در قالب همسر یا در قالب مادر) ممکن است به خود یا دیگران آسیب‌های جدی وارد کنند و ضمن اینکه این آسیب‌ها می‌تواند به سطح محیط اجتماعی و جامعه سرایت کند.**

۱۰- از آنجا که این نومتأهلان در دنیای کودکان خود به سر می‌برند اما به یکباره و جهشی به دوره بزرگسالی (به لحاظ قرار گرفتن در نقش یک مؤنث متأهل) پرتاب می‌شوند. اینان همچون یک زن متأهل و بزرگسال باید در جایگاه‌هایی مانند عروس، جاری، زن داداش و... به ایفای نقش بپردازند و انتظارات مورد نظر را برآورده سازند.

**احراز مصلحت در ازدواج کودکان**  
در احراز مصلحت باید حتماً محاکم قضایی رضایت کودک را احراز کنند. در کشور ما مشکلی که وجود دارد این است که برخی اوقات خانواده‌ها بدون اینکه از دادگاه رضایت بگیرند ازدواج کودکان صورت می‌گیرد و زمانی که سن این کودکان به حد نصاب ازدواج برسد به شیوه مدنی ازدواج شان را ثبت می‌کنند، در حالی که این ازدواج اعتبار شرعی دارد و این اعتبار شرعی باعث می‌شود پدر و مادر، کودکان را خارج از فرآیند ازدواج به عقد ازدواج دیگری در بیاورند. در این راستا و جلوگیری از این نوع ازدواج‌ها باید برای پدر و مادرهایی که کودکان را در سن پایین و به شیوه شرعی عقد می‌کنند، ضمانت اجرایی سختی در نظر گرفته شود مگر اینکه این

زوج بجهدار شوند که مشکلاتی در رابطه با ثبت ازدواج، اخذ شناسنامه و... به وجود می‌آید ولی غالباً با اغماض مواجه می‌شوند و از خطایی که مرتکب شدند چشم‌پوشی می‌شود. (کاظمی، ۱۳۹۵: ۵)

**راهکارهای مقابله با این آسیب**  
۱) باید پژوهش‌های متعددی صورت بگیرد و به صورت دقیق مشخص شود که ازدواج‌های در سن کم و پایین ۱- به لحاظ پراکندگی و توزیع جغرافیایی بیشتر در کدام مناطق و استان‌های کشور انجام می‌شود ۲- مشخص شود که آیا فرهنگ (آداب و رسوم و عرف) باعث این پدیده است یا عوامل اقتصادی و هزینه‌های معیشتی خانواده و یا باورهای غلط. ۲) کاظمی از صاحب نظران قضایی معتقد است: «با توجه به افزایش سن کودکی برای تغییر سن ازدواج باید مطالعات جامعی صورت گیرد تا معیار آن بالاتر رود. نکته مهم دیگر این است که باید کف سن ازدواج مشخص شود. به موجب قانون موجود، دختر ۲ ساله را هم می‌توان با شروطی که پیش از این ذکر شد شوهر داد؛ پس باید حداقل سن ازدواج مشخص شود تا برخی از ابهامات در این زمینه برطرف شود. (کاظمی، ۱۳۹۵: ۵)

**در زمینه ازدواج زود هنگام دانش‌آموزان رسانه‌های جمعی و اجتماعی باید به خوبی به این موضوع بپردازند تا با آگاهی رسانی عمومی این پدیده را کاهش بدهند و در بهترین حالت جلوی آن را بگیرند.**

۳) این ازدواج‌های آزاردهنده دخالت نهادهای فرهنگی و قضایی را می‌طلبد تا از این فجایع جلوگیری کنند. مجید ابهری آسیب‌شناس اجتماعی معتقد است: «بالا بردن سطح آگاهی و اطلاع‌رسانی از طریق رسانه‌ها، تعریف پروژه‌های آموزشی در عشایر جنوب و مناطق یاد شده و استمداد از روحانیون محل برای دخالت در این گونه موارد می‌تواند چاره‌ساز باشد. چرا که روحانیون اهل سنت در مناطق سنی‌نشین دارای جایگاه ویژه‌ای هستند و می‌توانند با آگاه‌سازی مردم از این گونه اعمال جلوگیری کنند.» (ابهری به نقل از روزنامه قانون، ۱۳۹۴/۱۲/۱۱) ۴) در زمینه ازدواج

زود هنگام دانش‌آموزان رسانه‌های جمعی و اجتماعی باید به خوبی به این موضوع بپردازند تا با آگاهی رسانی عمومی این پدیده را کاهش بدهند و در بهترین حالت جلوی آن را بگیرند.

**باید پژوهش‌های متعددی صورت بگیرد و به صورت دقیق مشخص شود که ازدواج‌های در سن کم و پایین ۱- به لحاظ پراکندگی و توزیع جغرافیایی بیشتر در کدام مناطق و استان‌های کشور انجام می‌شود ۲- مشخص شود که آیا فرهنگ (آداب و رسوم و عرف) باعث این پدیده است یا عوامل اقتصادی و هزینه‌های معیشتی خانواده و یا باورهای غلط**

۵) آگاهی دادن به اولیا خصوصاً مادران که ازدواج زودهنگام دخترانشان در سن ۱۲ و ۱۳ سالگی پیامدهای منفی فراوانی به همراه دارد. از آنجا که این کار یک امر فرهنگی است و به نظر می‌رسد تا حد زیادی به فرهنگ و قومیت خانواده‌ها ربط دارد، شاید در کوتاه مدت به نتیجه نرسد. در موارد اتفاق افتاده هم باید از مدیران خواست که در همان ابتدای سال تحصیلی به اولیاء تأکید شدید کنند که در صورت رخ دادن امر ازدواج برای دختران کم سن و سالشان، به مخفی کاری روی نیاورند و سریعاً مراتب را به مدرسه گزارش دهند. مدرسه نیز به توجه به وجود مدارس شبانه دختران بزرگسال، موارد مشخص شده را به این گونه مدارس ارجاع دهد. (گرچه حضور یک دختر بچه ۱۲ ساله نومتأهل در کنار یک زن متأهل ۳۰ ساله نیز خالی از آسیب و خطر نیست. با این حال مخاطرات آن کمتر از حضور این نومتأهلان در مدارس عادی روزانه است.)

**منابع و مأخذ:**

- ۱- کاظم، سیدعلی (۱۳۹۵). «پیامدهای ازدواج دختر بچه‌ها در گفت‌وگو با سید علی کاظمی»، روزنامه قانون، تاریخ: ۲۹/۳/۱۳۹۵، شماره: ۸۱۵، ص ۵.
- ۲- روزنامه قانون (۱۳۹۴). «عروس‌های عروسک به دست: بررسی و نقد ازدواج دانش‌آموزی در جنوب ایران»، تاریخ انتشار: ۱۱ اسفند ۱۳۹۴، شماره ۷۴۹، ص ۴.
- ۳- صباغی، فیهه (۱۳۹۵). «لباس عروس‌های بی قواره»، روزنامه قانون، تاریخ: ۲۹/۳/۱۳۹۵، شماره: ۸۱۵، ص ۵.
- ۴- سلیمانی، زهرا (۱۳۹۵). «ازدواج کودکان در مرز هشدار»، روزنامه آرمان، شماره ۳۰۶۳، تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۹۵، ص ۴.



بگذار سر بر روی سینه من تا بشنوی  
آهنگ اشتیاق دلی درمند را  
بگذار سر بر سینه من تا بگویمت  
اندوه چیست عشق کدامست غم کجاست.



هم وطن

کدام آسمان حق من و توست؟

